

# مادران انتظار

نگاهی به نقش مادران شهدا با تأکید بر زندگی مادر شهید حسین علم الهدی

سید حسین علم الهدی



۱

۱۳۳۷ خورشیدی  
۱۶ دی ۱۳۵۹

او از فعالان قبل از انقلاب بود. در سن ۱۵ سالگی در جریان مراسم عزاداری روز عاشورا سال ۱۳۵۳ اقدام به برگزاری راهپیمایی در سطح شهر می‌کنند. ساواک او را دستگیر و به بند نوجوانان بزهکار منتقل می‌کند. او بارها توسط ساواک اهواز مورد شکنجه قرار گرفت. او فرمانده سپاه هویزه در جنگ ایران و عراق بود. علم الهدی در سن ۲۲ سالگی در عملیات نصر به درجه رفیع شهادت نائل آمد.

امیر حاج امینی



۲

۵ دی ۱۳۴۰  
۱۰ اسفند ۱۳۶۵

او بی‌سیم‌چی گردان نصر لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله در جنگ ایران و عراق بود. او در اسفند ۱۳۶۵ در جریان عملیات کربلای ۵ به شهادت رسید. دو عکس از او پس از به شهادت رسیدنش و برای مادرش گرفته‌شده که بعدها به‌عنوان تأثیرگذارترین عکس‌ها در جریان جنگ ایران و عراق شناخته شدند. شهید حاج امینی تمثیلی از مظلومیت شهدای ایرانی است.

علی اکبر شیرودی



۳

۲۵ دی ۱۳۳۴  
۸ اردیبهشت ۱۳۶۰

او خلبان بالگرد جنگنده در نیروی هوایی ارتش جمهوری اسلامی ایران با درجه سروان بود. شیرودی خلبان بالگردهای بل ای-۱ سوپرکبرا هواییروز ارتش جمهوری اسلامی ایران بود، که در جنگ ایران و عراق به شهادت رسید. سرشناسی وی به علت شرکت در مهار غائله کردستان، حضور فعال ۸ ماهه در جنگ ایران و عراق و نحوه شجاعانه درگذشت اوست.



هادی کشاورز  
روزنامه‌نگار

هفدهم دی‌ماه سال ۱۳۵۹، دشت هویزه، شهید «محمدحسین علم الهدی» که تنها ۲۲ سال داشت به همراه یاران و رفیقانش «محمود قدوسی»، «یونس شریفی»، «جمال دهشور»، «قاسم نیسی»، «حسن بوغدار» و «حسین احتیاط» که تا پای جان ایستادند، در محاصره‌ای ناجوانمردانه به شهادت رسیدند. شهید «علم الهدی» داستان عجیبی دارد؛ جوانی خداجو و بی‌باک که بعضی‌ها بر پیکرش نیز رحم نمی‌کنند و با تانک از روی پیکر مطهرش می‌گذرند. پیکر او و رفیقانش تا چند سال در دشت هویزه می‌ماند.

سه سال و نیم بعد از عملیات نصر، گروه تفحص شکل گرفت. پس از آزاد شدن دشت هویزه و با خنثی‌سازی میدان مین و جمع‌آوری سیم‌های خاردار، گروه تفحص برای یافتن اجساد شهدا به جست‌وجو در محل عملیات پرداختند. اجساد مطهر برخی از شهدا به‌صورت پراکنده پیدا شد، از جمله «حسین علم الهدی» که او را از قرآن کوچکش و نیز موشک‌انداز آر.پی.جی‌اش شناسایی کردند. جسد «محمود قدوسی» را از نامه‌ای که در جیب لباسش پیدا شد، شناسایی کردند. در آن نامه، پدر شهیدش «آیت‌الله قدوسی» دادستان کل کشور او را برای پیوستن به رزمندگان اسلام معرفی کرده بود.

حسین تربیت‌یافته دامن مادری بود که زینب‌گونه از شهادت فرزندش جز زیبایی نمی‌بیند و محرمی به یاد جوانش به پا می‌کند. او به همراه مادران دیگر رفقای حسین به مقتل فرزندانشان می‌روند. مادران شهدا در دشت هویزه هرکدام به دنبال شهید خود بودند. از همه‌جا آمده بودند: تهران، شیراز، دزفول، اهواز، خراسان. مادر حسین فقط دنبال حسین نمی‌گشت. یادداشت‌های حسین را در کوله‌بارش یافت. نتیجه شب‌های خلوت او با نهج‌البلاغه در دست‌نوشته‌های او به‌خوبی برق

می‌زد. قرآنش را در کنار سینه‌اش پیدا کرد. مادر چشم به زنان کاروان دوخت که در دشت پراکنده‌شده بودند. ناگهان ایده‌ای در ذهنش جرقه زد. گنبد و بارگاهی به عظمت این شهدا در این دشت علم می‌کنیم. مادر شهید حسین علم الهدی نمونه بارز یک مؤمنه انقلابی و وفادار به آرمان‌های اسلام و انقلاب بود که فرزندش را در راه اعتلای دین و کشور راهی جبهه‌های نبرد کرد. فرزندی به نام حسین که مظلومانه همانند اباعبدالله الحسین به شهادت رسید.

حسین چند شب قبل از شهادتش در جواب سؤال دوستش که پرسید: «تو فکری سیدی؟» گفت: «وقتی وارد هویزه شدم تصمیم گرفتم هر چه از قرآن و نهج‌البلاغه فراگرفته‌ام، در عمل پیاده کنم. حالا احساس می‌کنم که

روز پرداخت نزدیک است و به‌زودی پاداش خود را دریافت خواهم کرد.» شب قبل از شهادتش، یاران همیشگی دور او را گرفته بودند. حسین گفت: «بچه‌ها! آب گرم داریم؟» دوستش گفت: «آب گرم می‌خواهی چیکار؟» گفت: «می‌خواهم حمام کنم.» دوستش با تعجب پرسید: «تو این سرما؟» و بلافاصله اضافه کرد: «فردا عملیات است. حسایی گردوخاک بلند می‌شود. خاکی می‌شوی.» گفت: «می‌دانم.» دوستش گفت: «و باین حال بازمی‌خواهی حمام کنی؟ مگر قرار است بروی تهران؟» حسین زد زیر خنده. از ته دل می‌خندید. آن قدر خندید که همه به خنده افتادند. بعد ساکت شد و گفت: «فردا به تهران نمی‌روم، به جای مهم‌تری می‌روم.» «کجا؟»، «ملاقات خدا.»